

آیت الله برقی

علامه‌ای مظلوم و بی‌نظیر

گزیده‌ای از زندگی نامه آیت الله سید
ابوالفضل برقی قمی (متوفای ۱۳۷۲
خورشیدی)

به قلم خودش

اختصار و مقدمه:

عبدالله حیدری

یک شاگرد افتخاری مکتب برقی

پاییز ۸۸ شمسی

عنوان کتاب:

آیت الله برقی علامه‌ای مظلوم و بی‌نظیر

اختصار و مقدمه:

عبدالله حیدری

موضوع:

تاریخ اسلام - زندگینامه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| فهرست مطالب..... | أ |
| مقدمه حیدری..... | ۵ |
| زندگی نامه برقی از زبان خود ایشان | ۱۱ |
| نسب شریف برقی | ۱۲ |
| تحصیلات ابتدایی | ۱۳ |
| تحصیلات حوزوی | ۱۴ |
| برقی از نگاه دیگران | ۱۶ |
| ایران قبرستان بود!..... | ۲۳ |
| جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم | ۲۴ |
| اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود | ۲۶ |
| خطاب به دشمنان | ۲۷ |
| مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریه مؤلف در باره آن | ۲۸ |
| استادان برقی | ۳۰ |
| متن اجازة نامه های اجتهاد به برقی | ۳۰ |
| یک یادآوری | ۳۸ |
| من و دعبل خزاعی | ۳۸ |
| خطاب به جوانان | ۳۹ |
| لیست کتاب های برقی | ۴۰ |

-
-
- ۴۹..... یورش به خانه برقعی
- ۵۰..... سوء قصد به جان برقعی
- ۵۳..... برقعی را چه کسی ترور کرد؟
- ۵۴..... دلایل اینکه جمهوری اسلامی برقعی را ترور کرد!
- ۵۹..... اعلامیه برقعی پس از ترور
- ۵۹..... آیا جواب سخن حق، گلوله و ترور است؟
- ۶۰..... مگر ما چه می‌گوییم؟
- ۶۵..... عرض پایانی

آیت الله العظمی علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

متولد: ۱۳۲۹ هـ ق مطابق با ۱۲۸۷ شمسی

متوفای: ۱۴۱۳ هـ ق مطابق با ۱۳۷۲ شمسی

که می سرود:

خرافت ضد آیات الهی است ولی مذهب خرافات را پناهی است

خرافات نیست در دین الهی ز مذهب باشد این کفر و تباهی

مقدمهٔ حیدری

خوانندهٔ عزیز و گرامی! با عرض سلام و آرزوی توفیق و سعادت چنانکه می‌دانید عصر ما از هر لحاظ عصر پیشرفت و توسعه است هم در راه خیر و هم در راه شر! شاید بتوان گفت که هیچ عصر و زمانی به اندازهٔ عصر ما امکانات خیر و شر در اختیار انسان نبوده است خوشبخت و سرفراز کسی است که از فرصت‌ها و امکانات موجود در راه خیر و سعادت و رستگاری خود و دیگران بهره بگیرد. چند سال پیش که داشتم این کتاب را آماده می‌کردم مقدمه را اینگونه شروع کرده بودم:

خوانندهٔ عزیز و گرامی!

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که گاهی فلان موضوع طوری گنگ و مبهم می‌نماید که تشخیص آن مقدور نیست، یا یک خبر از راه دور تا زمانی که مستند ثابت نشود به اندازه‌ای برای شما گیج کننده و خسته کننده است که شما را کلافه می‌کند بویژه اگر موضوع خیلی مهم باشد.

کشمکش مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری قرن‌هاست ادامه دارد و در این اواخر با پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد چشمگیر اقتصاد و اسباب و امکانات نشر و پخش و دعوت پر و پا قرص بعضی از این مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری راه تبلیغات و پروپاگنده را در سطح بسیار قوی و گسترده‌ای پیش گرفته‌اند.

بگونه‌ای که شاید برای خیلی‌ها حتی کسانی که اهل فکر و مطالعه هستند صدها شبهه و اشکال ایجاد کرده اند، یکی از قوی‌ترین و قدرت مندترین این مذاهب اعتقادی مذهب شیعه اثناعشری است که گرچه پنج در صد (۵%) تا ۷ در صد مسلمانان جهان را بیشتر تشکیل نمی‌دهند اما

بدلیل داشتن امکانات سیاسی و اقتصادی گسترده چنان طوفانی از تبلیغات و شایعات و شبهات بپا کرده‌اند که خودشان هم در شگفت‌اند!

بخشی از این تبلیغات متعلق به موضع به اصطلاح خودشان «استبصار» (منظور از استبصار یعنی راهیاب شدن و هدایت یافتن از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه اثناعشری) است.

مبلغان مذهب اثناعشری به گراف مدعی هستند که تعدادی از شخصیت‌های عمده اهل سنت از عقیده خودشان برگشته و مذهب اثناعشری را پذیرفته‌اند اما دریغ از یک سند و مدرک قاطع!

گاهی مصری و گاهی اردنی و گاهی آسیایی و گاهی اروپایی و آفریقایی مستبصر می‌شوند، نه افراد عادی بلکه علماء و دانشمندان، جالب اینکه این فتوحات مبین! زیر عباى وحدت و تقریب انجام می‌گیرد!

در این اسلام ناب! تناقض زیاد است این هم یکی! اگر وحدت و تقریب است این ادعاها چیست؟! اگر هدف و برنامه «استبصار» اهل سنت است پس شعار وحدت و تقریب چه معنایی دارد؟!.

اگر این ادعاها درست می‌بود حداقل این تناقض هم کمی وزن می‌داشت اما کجاست استبصار و هدایت علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟! چند نفر گمنام و بی‌هویت به خود اجازه داده و برایشان سوژه ساخته‌اند که گویا این‌ها هدایت شده‌اند یا عده‌ای عوام از فلان کشور آفریقایی یا آسیایی به خاطر سد رمق و فرار از شرایط سخت زندگی فقیرانه تن به شیعه شدن و حتی نصرانی شدن می‌دهند! اما کجاست «استبصار» علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟!.

در عوض شخصیت‌های بزرگ و حقیقی که با علم و دانش و عقل و منطق از خرافات روی گردانیده و راه حق را انتخاب کرده‌اند آقایان سعی

می‌کنند که آنها را در تاریکی مطلق نگه دارند! و هیچ گونه اثری از آنان بدست مردم نرسد!

اما این واقعیت است که این شخصیت‌های بزرگواری که از تشیع به مذهب اهل سنت روی آورده‌اند نه تنها عالمند بلکه مانند سایر اهل سنت همواره داعی وحدت حقیقی بوده و هستند، غیر از آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی مؤلف این کتاب که ایشان را با قلم خودشان خواهید شناخت چند شخصیت را به طور نمونه معرفی می‌کنیم:

- ۱- آیت الله سید علی اصغر بنابی تبریزی.
- ۲- علامه سید اسماعیل آل اسحاق خوئینی زنجانی.
- ۳- استاد حیدر علی قلمداران قمی.
- ۴- آیت الله شریعت سنگلجی تهرانی.
- ۵- دکتر یوسف شعار تبریزی.
- ۶- مهندس محمد حسین برازنده مشهدی.
- ۷- حجت الإسلام دکتر مرتضی رادمهر تهرانی.
- ۸- علی رضا محمدی تهرانی.
- ۹- استاد علی محمد قضیبی بحرینی.
- ۱۰- آیت الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی عراقی.
- ۱۱- آیت الله اسدالله خرقانی.
- ۱۲- دکتر صادق تقوی، استاد صادق دانشگاه تهران.
- ۱۳- دکتر علی مظفریان شیرازی.

که تقریباً تمامی این شخصیت‌ها از خود آثار علمی و تحقیقی به جای گذاشته‌اند، امیدواریم پس از مطالعهٔ این کتاب خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند که حق چیست و حق جو کیست و چه کسانی باید راه استبصار را بیمایند!

اما از پیروان و داعیان شیعهٔ اثناعشری مخلصانه و مجدانه خواهشمندیم که برای تحقق وحدت واقعی بین مسلمانان از لعنت و نفرین صحابهٔ رسول الله ﷺ دست بردارند و از تبلیغ منفی و منحرف کردن اهل سنت صرف نظر کنند تا همهٔ آحاد امت اسلامی بتوانند در مقابل دشمنان اسلام محکم و استوار بایستند و از مقدسات اسلامی دفاع کنند.

اگر قرار باشد به بهانهٔ وحدت و تقرب، بعضی مسلمانان ناآگاه و خوش نیت اهل سنت را از عقاید و باورهایشان منحرف کرده و از مذهب اصیل اهل سنت دور کنید و به مذهب شیعهٔ اثناعشری سوق دهید، مطمئن باشید که مسلمانان بالاخره از این برخورد غیر اخلاقی سر در خواهند آورد و آنگاه همهٔ تلاش‌ها و زحمتهای شما نه تنها بر باد خواهد رفت که صفحات سیاهی از شما در تاریخ به جای خواهد ماند.

به امید آنکه عقلای این مذهب با مسلمانان رک و راست پیش بیایند و در فکر وحدت عملی و حقیقی مسلمانان باشند و جلو فعالان افراطی و مغرض خود را بگیرند زیرا که مصلحت علیای امت اسلامی مهمتر از مصلحت یک مذهب و طائفه است و وحدت و اتحاد هرگز با دشنام و اهانت و لعن و نفرین و تبلیغ برای مذهب منحرف ممکن نیست.

خوانندگان گرامی!

لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب و سر هم کردیم.

ان شاء الله که بتوانید شخصیت این بزرگوار را بدرستی بشناسید و تأکید می‌کنم برای آشنایی بیشتر با این چهره ناشناختهٔ ایران زمین به تمام کتابهای دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید».

اما خداوند خواست که به دلایلی (که فعلا نیازی به عرض آن نیست) نتوانم کتاب را تکمیل کنم با اینکه برای تهیه این گزیده چند بار کتاب سوانح ایام را خواندم و ورق زدم و بخشی از مطالب مورد نظر را انتخاب کردم اما کار ناتمام ماند.

اما همان بخش ناقص چندین مرتبه به مناسبت‌های مختلف در مقدمه بعضی آثار برقی بدون اسم چاپ شد. و در سایت‌ها نیز منتشر گردید. خدا را شکر اینک که خداوند فرصتی مهیا فرمود آنرا تکمیل و فعلا برای نشر الکترونی و اگر خداوند میسر کرد سپس چاپ آماده می‌کنم. التماس دعای خیر دارم.

عبدالله حیدری

آذرماه ۸۸ خورشیدی

زندگی‌نامه برقی از زبان خود ایشان

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد. الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دلتني عليك ولو لا أنت لم أدر ما أنت ودرود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفی ﷺ وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه.

و بعد. عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیر فقیر سید ابوالفضل ابن الرضا برقی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته‌ی تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از موتم تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می‌دانند!! و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع آن روایات را دیده باشد می‌پندارد که آنها صحیح‌اند!

به هر حال این ذره ی بی‌مقدار خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی‌ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آنها ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

نسب شریف برقی

بدانکه نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده‌اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا؛ می‌باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسبم چون به موسی مبرقع می‌رسد ما را برقی می‌گویند، و چون به حضرت رضا می‌رسد رضوی و یا ابن الرضا می‌خوانند و از همین جهت است که شناسنامه‌ی خود را «ابن الرضا» گرفته‌ام. سلسلهٔ نسب و شجره‌نامه‌ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است:

أبو الفضل بن حسن بن أحمد بن رضي الدين بن مير يحيى بن ميران بن أميران الأول ابن مير صفي الدين بن مير أبو القاسم بن مير يحيى بن السيد محسن الرضوي الرئيس بمشهد الرضا من أعلام زمانه بن رضي الدين بن فخر الدين علي بن رضي الدين حسين پادشاه بن أبي القاسم علي بن أبي علي محمد بن أحمد بن محمد الأعرج ابن أحمد بن موسی المبرقع، ابن الإمام محمد الجواد. رضي الله عن آبائي وعني وغفر الله لي ولهم.

والدم سيد حسن، اعتنایی به دنیا نداشت و فقیر و تهی دست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی حتی در فصل زمستان و در هوای یخ‌بندان، کار می‌کرد. ولی خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسیار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و أما جد اول یعنی والد والدم، سيد احمد مجتهدی بود مبارز و بی‌ریا و از شاگردان میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی

بود و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده‌ام:

وی پس از ارتقاء به درجه ی اجتهاد از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

تحصیلات ابتدایی

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم که مرا به مکتب می‌فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می‌فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش حاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرر برادران مادرم می‌باشند و کتاب «فائدة الماهة» را شیخ غلام حسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندان را به توفیق الهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه‌ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم‌کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان در یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند.

نویسنده چون شهریه مرتب نمی‌دادم درس خصوصی نداشتیم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی

نداشتم بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می‌کردم!

ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه‌های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه‌های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی‌توانستم تهیه کنم چگونه می‌توانستم دانش بیاموزم.

تحصیلات حوزوی

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه‌ای تشکیل داد.

نویسنده که ده سال یا ۱۲ سال داشتم تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم، و به مدرسه‌ی رضویه که در بازار کهنه‌ی قم واقع است، رفتم تا حجره‌ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم.

سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر خاله‌ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می‌کرد، اما چون کوچک بودم حجره‌ای به من ندادند لذا ایوان مانندی که یک متر در یک متر و در گوشه‌ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می‌گذاشت به من واگذار شد.

خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه‌ی مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان

حجره‌ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت.

به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره‌ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه‌ی مختصری برای ادامه‌ی تحصیل فراهم می‌کردم. و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچگونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود.

تا اینکه تصریف و نحو یعنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می‌کردند، رفتم و به خوبی از عهده‌ی امتحان برآمدم.

بنا شد شهریه‌ی مختصری که ماهی پنج ریال باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم.

و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ریال به نانوائی می‌دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت.

بنابراین، هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه می‌شد چهار ریال و نیم. و دو ریال دیگر را برای خورش می‌دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه‌ای در گوشه‌ی حجره‌ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می‌ماند برای مخارج حمام می‌گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم که

هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می‌شد. بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می‌خواندند تدریس می‌کردم و کم‌کم در ردیف مدرسین حوزه‌ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب‌های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می‌گفتم.

برقی از نگاه دیگران

علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری همدرس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی‌کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد.

وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می‌کرد و مهم‌تر اینکه تأییدیه‌ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد.

من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می‌آمدند، یکی از این کارت‌ها می‌دادم.

همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می‌نویسد:

کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقی را خوانده‌ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی‌کند. سخنان مردم تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می‌فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند قیامت اگر بپا شود علی بپاش می‌کند
بنده هم عرض می‌کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی

آقای علی مشکینی نجفی نیز می‌نویسد:

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم
و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند
شدم.

امضاء: علی مشکینی

آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می‌نویسد:

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و
عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل
عقلش و آینه عقیده‌اش می‌باشد) و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام
و شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و
دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتاب‌های
دیگرشان نوشته‌اند.

و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و
عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از
دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می‌کنند کوچکترین تأثیری
نزد علما و عقلا ندارد!

وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر
مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای
شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه می‌زنند.

حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹].

خادم الشرع المبين: سید وحیدالدین مرعشی نجفی

به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹

۱۳۴۸/۱۰/۲۲

آیت الله خوبی مرا خوب می‌شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می‌کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا بسیار می‌پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می‌بوسید.

آقای (آیت الله) شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می‌کرد. و حتی زمانی در نجف شعب باطله‌ای از فلسفه بوجود آمده و عده‌ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثر در اثر بی‌اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی‌دانند، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می‌نمود و از من می‌خواست که منبر بروم و مسایل اعتقادی را برای طلاب بیان کنم!

من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم. و ایشان از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می‌نمود، ولی در این اواخر که به مبارزه با خرافات قیام کردم همه کسانی که مرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند!!

پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای (آیت الله سید روح الله) خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی (۳۰) سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملاً می‌شناخت.

و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه ۹ روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسمم را بیاورد ولی به اشاره گفته بود:

«از آقایان علمای اعلام گله دارم! این‌ها هم از بسیاری از امور غفلت دارند، از باب اینکه اذهان ساده‌ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوئی که دستگاه راه می‌اندازد واقع می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند! دست‌هایی درکار است که این‌ها را بغفلت وامیدارد! یعنی دست‌هایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیان‌ازند!»

هرچند وقت یکبار مسأله‌ای در ایران درست می‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف می‌کنند.

در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن یک وهابی است صرف می‌کنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر این‌هایی که هستند بهتر است و فقیه‌تر می‌باشد می‌گویند وهابی است!.

این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگویند این که وهابی است و آن که بی‌دین است و آن نمی‌دانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه می‌ماند؟!.

با شنیدن نامم آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران می‌آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد ولی پاسخی همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقعی خودشان مجتهد و صاحب نظرند! ولی ایشان مردم دار نیستند!

دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثنای صحبت ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم! من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟!.

نمی‌دانم اعلامیه‌ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه، به هر حال در ایامی که دوره نقاهت را در منزل می‌گذراندم آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادت‌م به منزل ما آمدند.

پس از احوال‌پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم: آیا نتیجه تقلید را دیدید، کسی که با من چنین کرده یک مقلد است که کور کورانه از دیگران تقلید می‌کند و اصلاً از آنها نمی‌پرسد، دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؟ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.

پسرم که می‌دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می‌شناسد و در دوران جوانی زمانی که من در انزلی منبر می‌رفتم وی پس از من به منبر می‌رفت.

رونوشت این نامه را خطاب به آقای (آیت الله) محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به اینجانب بسیار اظهار ارادت می‌کرد، نیز فرستادند.

پسرم در دوران طلبگی با محمد محمدی ری شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره‌هایشان به هم متصل بود و ری شهری او را می‌شناخت.

از قضا روز جمعه‌ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتیم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت، چون برای دلداری و تسلیت گویی خدمت ایشان رسیدم با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می‌کرد، این مرتبه با چهره‌ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت!.

عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند: من از شما توقع نداشتم. عرض کردم موضوع چیست؟ گفت: شما نامه‌ای نوشته‌اید و مرا تهدید کرده‌اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم آبروی ما را در بازار قم می‌ریزید!؟.

عرض کردم من از این نامه خبری ندارم، ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سخنم را باور کردند!.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه آنچنان که من می‌پندارم ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره‌ها برد!!!.

در سال ۱۳۲۸ شمسی در زمان رئیس الوزرای احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد.

نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستان‌ها که می‌آمدم تهران به منزل ایشان وارد می‌شدم، در همین سال بود که به من فرمودند شما بروید یک ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان. این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم.

آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندان ایشان که جمعا شش نفر می‌شدیم به طرف مشهد حرکت کردیم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگان که خیرخواه ملت باشند.

و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورین شهرستان‌های بین راه ابلاغ کرده بود که تا می‌توانند اخلال کنند و بهانه‌ای بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.

سرهنگ و اطرافیان چون نوشته‌ی مرا دیدند گفتند خوب نوشته‌اید، نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان

گرم گرفتیم، آنها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.

ایران قبرستان بود!

در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلا مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند!

فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران بوجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلا وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیابند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به اینجانب نامه‌ای نوشت که:

آقای برقعی مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد و کناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است.

کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلایی صحیح‌العمل از آنجمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه‌ی سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای

شناختند.

و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوق‌ها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می‌زده و به خود گفته اعلیٰ حضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی آی زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می‌کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می‌گفتند اعلیٰ حضرت قدر قدرت.

و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می‌کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید.

آیت الله بروجردی که مرجع تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست‌مآب بود و از هر کاری

برای حفظ ریاست خود خودداری نمی‌کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند. نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد.

چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریباً سی و پنج (۳۵) سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می‌خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می‌دهیم.

اعلامیه‌ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصاً آقای بروجردی به هراس افتادند که مبادا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند!

و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی‌رفت، و از طرفی کمتر احتمال می‌دادند که نویسنده اعلامیه‌ای به آن تندى، سید ابوالفضل برقعى قمى باشد!!

و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنانکه می‌خواستند

تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه‌ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد!
 چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به بدنام کردنم بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد - من گذر دفتر وزیر - تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگیم سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| برقعی چون راه حق روشن نمود | گمراهان را بهر خود دشمن نمود |
| آری آری راه حق دشوار بود | راه پرآزار است و پرآزار بود |
| هرکه عزت خواهد از درگاه حق | بایدش سختی کشد در راه حق |
| زین سبب عالم نمایان دغا | روضه خوانان عوام بی‌حیا |
| پس به همدستی به جنبش آمدند | با خران خود به کوشش آمدند |
| رشوه‌ها دادند بر اهل ستم | تا که بنمودند ما را متهم |
| پس به زور پاسبان و سیم و زر | بسته شد مسجد ز اهل شور و شر |
| پایگاه حق پرستی شد خراب | باز شد دکان نقالان خواب |
| پایگاه دین و قرآن شد خراب | جای آن شد نقل کذب هر کتاب |
| برقعی گفتا به دل ای هوشیار | سود دیدی نی زیان زین کار و بار |
| گفت بادل، آنچه اینجا باختی | غم مخور در راه حق پرداختی |
| نیست بازی کار حق، خود را مباد | آنچه آید پیش، حق پد چاره ساز |

صاحب مسجد تو را اندر دل است
 تو بمان ای آنکه چون توپاک نیست
 ترک آن بنما که مسجد شد دکان
 جای درس و بحث قرآن، مسجد است
 نیست مسجد جای هر شمر و سنان
 روضه‌خوانست روضه‌خوانست روضه‌خوان
 دین حق را میکن از بدعت جدا
 نی امامی که کند دین را دکان
 نی گرفتی مسجدی با شر و شور
 می‌نخوردی آن امام از این حرام
 نی امام فاسقان بی‌خبر
 ناخدایان را نخواندی در دعا
 ناخدای کشتی امکان یک است
 خاک و باد و آب سرگردان اوست
 از حسودان دنی بی‌خبر

گرکه مسجد رفت گوروکان گل است
 گرکه مسجد رفت گورو، باک نیست
 گشت مسجد خانقاه صوفیان
 جای جمع حق پرستان مسجد است
 نیست مسجد جای مدح و روضه‌خوان
 آنکه همکار است با شمر و سنان
 اقتدا کن بر امام لا فتی
 آن امام کارگر در بوستان
 آن امامی که نبودی اهل زور
 نی گرفتی خمس یا سهم امام
 آن امام دانش و فضل و هنر
 آن امامی که نخواندی جز خدا
 قاضی الحاجات در عالم تک است
 آنکه هستی، نقشی از فرمان اوست
 برقعی با حق بساز و کن حذر

خطاب به دشمنان

خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان به دشمن‌ها رسان پیغام ما را شعری سرودم:

روز و شب با عز و شائش کار باد
 او میان مردمان دیندار باد
 بار إله‌ها راه او گلزار باد

دشمن ما را سعادت یار باد
 هرکه کافر خواند ما را گو بخوان
 هرکه خاری می‌نهد در راه ما

هرکه چاهی می‌کند در راه ما راه او خواهم همی هموار باد
هرکه علم و فضل ما را منکراست ملک و مالش در جهان بسیار باد
هرکه گوید برقعی دیوانه است گو که ما دیوانه، او هوشیار باد!
ما نه اهل جنگ و نی ظلم و نه زور دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد

مطالعه کتاب الغدير امینی و نظریه مؤلف در باره آن

در زندان که بودم کتاب الغدير تألیف علامه عبدالحسین امینی تبریزی را که سال‌ها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم، صادقانه و بی‌تعصب بگویم، آنان که گفته‌اند:

«کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدیر نیست». درست گفته‌اند. اگر این کتاب بتواند عوام یا افراد کم اطلاع و غیر متخصص را بفرید ولی در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب بپردازند.

به نظر من استاد ما آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی در این مورد مصیب بود که چون از او در مورد پرداخت هزینه چاپ این کتاب از وجوه شرعیه اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد:

«پرداخت سهم امام؛ برای چاپ کتاب شعر!! شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند اخذ شده که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولی ایشان به روی مبارک نیاورده و مجدداً آنها را ذکر کرده است.

گمان دارم که اهل فن در باطن می‌دانند که با الغدیر نمی‌توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب که امروز زمام امور در چنگشان است به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند کتبی از قبیل:

تألیف محققانه آقای حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب باقیات صالحات که توسط یکی از علمای شیعه شبّه قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوه مختصر «راز دلبران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسه «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این حقیر و نظایر آنها که برای فارسی زبانان قابل استفاده است چاپ شود!!

بلکه اجازه نمی‌دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد. در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می‌بودند اجازه می‌دادند که مردم هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آنها را با یکدیگر مقایسه و از علما درباره مطالب آنها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند!

فقط در این صورت است که به آیه‌ی: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...﴾ [الزمر: ۱۸] یعنی: «بشارت ده بندگان را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» عمل کرده‌اند. اما نه خود چنین می‌کنند و نه اجازه می‌دهند که دیگران اینگونه عمل کنند بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می‌دهند!!

استادان برقی

علاوه بر ۱- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، ۲- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، ۳- آقای میرزا محمد سامرای، ۴- آقای سید محمدحجت کوه کمری، ۵- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، ۶- حاج سید ابوالحسن اصفهانی و ۷- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام.

متن اجازة نامه‌های اجتهاد به برقی

که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند:
 «محمد بن رجب علی تهرانی سامرای» مؤلف کتاب «الإشارات والدلائل فی ما تقدم ویأتي من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازة استادش برایم اجازة‌ای نوشت و متن اجازة ایشان به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجب علي الطهراني عفى عنهما وأوتيا كتابها يمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأوائل الأبوالفضل البرقي القمي أدام الله تعالى تأييده رواية ما صحت لي روايته وسأغت لي إجازته ولما رأيت أهلاً لذلك وفوق ما هنالك استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الإجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک

البحار وهو على عدد مجلدات البحار لحبرنا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل أن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الاصب من شهور سنة خمس وستين بعد الثلاثائة وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

۹- حاج شيخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف كتاب «الذريعة الي تصانيف الشيعة» اجازه زير را برای اين حقير نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى أوصيائه المعصومين الأئمة الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

وبعد:

فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخر المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد أبوالفضل الرضوي نجل المولى المؤتمن السيد حسن البرقعى القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنيننا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السديد السيد محمد حسين حرسه الله من شر كل عين فأجزتها أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة

مشایخی الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر أول مشايخي وهو خاتمة
المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة الحاج الميرزا
حسين النوري المتوفى بالنجف الأشرف في سنة 1320 فليروا أطل الله
بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسة المسطورة في خاتمة كتاب مستدرك
الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط
والرجاء من مكارمها أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات، حررته
بيدي المرتعشة في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد أحمد
الطالقاني وأنا المسمي المسمى بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرگ الطهراني
في سالخ ربيع المولود 1382 (مهر)

۱۰- عبدالنبي نجفی عراقی رفسی مؤلف كتاب «غوالی اللثالی در فروع
علم اجمالی» و کتب کثیره دیگر که از شاگردان «میرزا حسین نایینی»
بوده است. برایم متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء على دماء الشهداء
والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة وعلى أصحابه التابعين الصالحاء إلى
يوم اللقاء.

اما بعد:

مخفی نماند که جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضایل والفواضل
قدوة الفضلاء والمدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء
العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام والمسلمين آقاي آقا

سید ابوالفضل قمی طهرانی معروف و ملقب بعلامهٔ رضوی سنین متمادیه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقیق حاضر شدند و نیز در قم سال‌های عدیده بحوزه دروس این بنده حاضر شدند برای تحصیل معارف الهیه و علوم شرعیه و مسایل دینیه و نوامیس محمدیه پس آنچه توانست کوشش نمود فکد وجد واجتهد تا آنکه بحمد الله رسید بحد قوه اجتهاد و جایز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را بنهج معهود بین أصحاب رضوان الله علیهم اجمعین عمل نمایند بآن، واجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من بطرق نه گانه که برای حقیق باشد بمعصومین علیهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام ؛ و تمام این‌ها مشروط است بمراعات احتیاط و تقوی.

بتاریخ ذی‌الحجه الحرام فی سنه ۱۳۷۰ من الفانی الجانی نجفی عراقی.

(مهر)

۱۱- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت

که متن آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد: فإن جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقعي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه واجتهدته ويحرم عليه

التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين.

الأحقر أبو القاسم الحسيني الكاشاني

(مهر)

١٢- سيد ابوالحسن اصفهاني نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين وبعد فإن جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام فُرّة عيني الأعز السيد أبو الفضل البرقعي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الإلهية برهه من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الأساطين حتى بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الإمام عليه السلام بقدر الاحتياج وإرسال الزائد منه إلى النجف وصرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم وأجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط وأن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو أرحم الراحمين. 22 ذيحجه 62 ابوالحسن الموسوي الاصفهاني.

(مهر).

۱۳- سید شهاب الدین مرعشی معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برایم اجازه زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام على محمد وآله
مجاز الحقيقة وحقيقة المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم
سواء النبالة وضحيها وزين الأسرة من آل طه علم الفخار الشامخ ومنار
الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد
ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام
علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين
والرواة عن أجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط الغالي
ولما وجدته أهلا وأحرزت منه علما وفضلا.

أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وسأغت إجازته تم
سنده وقويت عنعنته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم
عدة تبلغ المائتين من أصحابنا الإمامية.

مضافا إلي ما لي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والإسماعيلية
والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام
الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد. وأقول:

ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من
أنحاء تحمل الحديث إمام أئمة الرواية والجهبذ المقدم في الرجال والدراية
مركز الاجازة مسند الآفاق علامة العراق أستاذي ومن إليه في هذه العلوم

إستنادي وعليه اعتمادى حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي
وسيدي أبو محمد السيد حسن صدر الدين الموسوي المتوفي سنة 1354
..... هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة.

فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي
المذكورين بطرقهم المتصلة المعنونة إلى أئمتنا إلى الرسول وسادات
البرية مراعيًا للشرائط المقررة في محلها من التثبيت في النقل ورعاية الحزم
والاحتياط وغيرها.

وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك
طريق التقوى والسداد في أفعاله وأقواله وأن يصرف أكثر عمره في خدمة
العلم والدين وترويج شرع سيد المرسلين وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا
الدنية وزبرجها وأن يكثُر من ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين
أكثرهم ذكرًا للموت وأن يكثُر من زيارة المقابر والاعتبار بتلك الأجداد
الدوائر فإنه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتأمل
في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا
واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل ما استطاع وأن يوقت
لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه.

فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمِنها قوله حاسبوا قبل أن
تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فإنه أدام الله أيامه
وأسعد أحواله أن عين لها وقتاً لم تتضيع أوقاته.

فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبة أنه أن وقف على زلة في أعماله لدى الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة.

وأوصيه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمه العلم فإن نواديهم ومحافلهم مشتملة على ما يورث سخط الرحمن غالبا إذ أكثر مذاكرتهم الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتا وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة.

عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه القدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين آمين.

وأنا الراحي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالی شهاب الدين الحسيني الحسيني المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسابة آل رسول الله صلى الله عليه وآله عفى الله عنه وكان له.

وقد فرغ من تحريرها في مجالس آخرها لثلاث مضمّن من صفر ۱۳۵۸ بیلده قم المشرفة حرم الأئمة.

(مهر)

۱۴- شیخ عبدالکریم حائری و ۱۵- آیت الله سید محمد حجت کوه کمری نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشتند که اصل اجازة نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسأله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم

که طبعاً باید این دو اجازه نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می‌آورم:

۱۶- وزارت فرهنگ

نظریه بند اول و تبصره اول ماده ۶۲ قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد مصوب ۲۵ آذرماه ۱۳۲۳ شورای عالی فرهنگ، اجازه اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقی) دارنده شناسنامه شماره ۲۱۲۸۵ صادره از قم متولد ۱۲۸۷ شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ ۱۳۲۹/۸/۷ مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد.

وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری.

یک یادآوری

ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلک حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می‌برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می‌شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنانکه خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رؤوف خواستارم.

من و دعبل خزاعی

اگر زر داد دعبل را امامی تشکر دید از صاحب مقامی

که در آنها بیان گشته عقاید
 به جز ایراد و طعن ناروایی
 مرا خوف است از اهل خرافات
 مرا گریه برای اصل دین است
 مرا امنی نباشد از مقامی
 هدف، این مادحین را جمله پول است
 دو سی سال است ما را دل پر از خوف
 ندارم غیر الطافت پناهی
 چرا مرآت گشتم بهر کوران
 تنم رنجور از صد ابتلا شد
 ندارد دهر ما جز رنج و عصیان
 نه یاری نی معینی نه جلیسی
 رسانی مرگ ما با روح و راحت
 مزید فضل خود بر او عطا کن

مرا صدها کتاب است و قصائد
 ندیدم یک تشکر، نی عطایی
 اگر وی بود خائفا از مقامات
 اگر وی گریه‌اش بر اهل دین است
 اگر وی گفت رازش با امامی
 اگر اشعار وی طبق اصول است
 اگر سی سال ترسی داشت درجوف
 الها بر غم و رنجم گواهی
 الها من بسی هستم پشیمان
 در اینجا خسته جانم از بلا شد
 زمان ما زمان کفر و طغیان
 در این پیری ندارم من انیسی
 مگر ما را کنی مشمول رحمت
 إله‌ا برقعی را بها کن

خطاب به جوانان

مؤمن و سالم و خوش رفتارید
 از خموشان جهان یاد آرید
 زمحبتان خدا بشمارید
 دستی از بهر دعا بردارید
 خدمتش را به نظر بسپارید

ای جوانان که شکر گفتارید
 چون شما ناطق و گل رخسارید
 برقعی را پس موتش گه گاه
 گاه گاهی اگرش یاد کنید
 برقعی خادمتان بود و برفت

یاد آرید از این خسته که بود
 خسته از محنت این چرخ کبود
 دید آزار بس از مردمِ دون
 دل او گشت پر از غصه و خون
 خسته از زخم زبان، زخم قلم
 خسته از تهمت و بهتان و ستم
 دستش از گشت ز دنیا کوتاه
 رفت در محکمه عدلِ اله

لیست کتاب‌های برقعی

این حقیر مطالب و کتب بسیار نوشتم که تعدادی از آنها چاپ شد و بسیاری از آنها را پس از انقلاب ایران نتوانستم به طبع برسانم. دستنویس بعضی از آنها موجود است و پاره‌ای را سرقت کرده اند! و یا به امانت برده و مسترد نداشتند! ذیلاً تألیفات خود را می‌نگارم تا هر کس اگر توانست آن دسته از کتبی را که پس از استبصار نوشته‌ام بیابد، مطالعه نموده و به تکثیر آن مبادرت کند و یا قربةً إلى الله مطالب آنها را به برادران دینی خود برساند:

۱. مرآت الایات یا راهنمای مطالب قرآن که بارها توسط انتشارات اقبال به چاپ رسید.

۲. گنج سخن، کلمات امام حسن علیه السلام.

۳. کلمات قصار سیدالشهدا علیه السلام.

۴. خزینه جواهر، کلمات امام باقر علیه السلام.

۵. گنج حقائق، کلمات امام صادق علیه السلام.

۶. گنج گهر یا هزار و پانصد سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله.

۷. رساله حقوق در بیان حق خالق و مخلوق.

۸. عشق و عاشقی از نظر عقل و دین.

۹. شعر و موسیقی و مصالح و مفاصد آن.

۱۰. حکم محاسن و شارب، که باید مورد تجدید نظر و اصلاح کلی قرار گیرد، زیرا آن را در زمان ابتلا به خرافات حوزوی نوشته‌ام.
۱۱. عقاید عرفا و صوفیه، که در آن ۵۲ تفاوت میان اعتقادات اسلامی و عقاید عرفا و صوفیه را به صورت فهرست بیان کرده‌ام و یک بار به چاپ رسید.
۱۲. عقاید امامیه اثنی عشریه، مربوط به زمان قبل از استبصار اینجانب است.
۱۳. عقاید شیخیه و تضاد آن با اسلام، یک بار به چاپ رسید.
۱۴. ترجمه العواصم والقواصم.
۱۵. حواشی بر کفایة الأصول.
۱۶. حواشی بر کتاب صلاة همدانی.
۱۷. حواشی بر المكاسب المحرمة.
۱۸. حواشی بر کتب احادیث.
۱۹. تحفه الرضوی در احوال ابوالصلت هروی.
۲۰. ترجمه مقداری از توحید شیخ صدوق.
۲۱. ترجمه‌ی مقداری از وسائل الشیعة.
۲۲. اربعین از احادیث خاتم النبیین صلی الله علیه و آله.
۲۳. فقه استدلالی.
۲۴. نکاتی در روانشناسی.
۲۵. مجموعه‌ای از اخلاق.
۲۶. مجموعه‌ای از اندرز.
۲۷. پند خردمند برای فرزند دل‌بند.
۲۸. رساله پیشاهنگی.

۲۹. ترجمه مختار ثقفی.

۳۰. جبر و تفویض.

۳۱. جداول در ارث.

۳۲. مجالس المؤمنین.

۳۳. پاسخ به کسروی.

۳۴. الفیه در صرف و نحو، به نظم عربی، که با این ابیات آغاز می‌شود:

قال ابو الفضل هو السيداني^۱ الرضويّ البرقعويّ الفاني

جدي مبرقع، هو سبط الرضا كنيته وكنيتي، ابن الرضا

الحمد لله علي تربيته مصليا علي النبي وعترته

وصحبه الذين آمنوا معه وهاجروا و نصرُوا من أتبعه

وسياما وصيه و صهره نصيره في دينه، وزيهه

وبعد ذا، في النحو لي ألفية مسائل النحو بها مطوية

الفيتي مهذب المسالك فائقة الفية ابن مالك

۳۵. منظومه در اسماء إلهی.

۳۶. ترجمه جامع الدروس.

۳۷. ترجمه کتاب شبهات.

۳۸. تراجم النساء، در سه جلد.

۳۹. تراجم الرجال، در ده جلد، که فقط جلد نخست آن به چاپ رسید و

چون تألیف آن مربوط به زمانی است که به خرافات حوزوی مبتلا

بودم، از چاپ بقیه آن منصرف شدم. اما بخشهایی از آن بدون

^۱ - سیدان محلی است در قم که علامه برقعی بدان منسوب است.

خرافات است، همچنین بخشی از آن که مربوط به زندگانی سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی و شرح احوال عالم مجاهد آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بود به صورت کتابی مستقل در ۱۲۲ صفحه پلی‌کیپی شده و در میان دوستان توزیع گردید.

۴۰. جوابی به اجمال به کتاب بیست و سه سال، این کتاب را به درخواست آقای دکتر حسین صدوقی تألیف کردم و برای مطالعه به ایشان سپردم ولی متأسفانه وی توسط پاسداران حکومت، دستگیر و زندانی شد و کتابخانه و نوشته‌های شخصی ایشان که دستنویس همین کتاب نیز در میان آنها بود، ضبط گردید و حتی پس از آزادی ایشان، کتب و نوشته‌ها را به وی مسترد نداشتند!! و این کتاب از دست رفت.

۴۱. تحریم متعه در اسلام.

لازم به ذکر است که فقره ۱۴ تا ۴۱ تألیفات این حقیر به طبع نرسیده است.

۴۲. ترجمه کتاب الفقه علی المذاهب الخمسة تألیف محمدجواد مغنیه، این کتاب را با عنوان فقه تطبیقی و به درخواست آقای کاظم پورجوادی ترجمه کردم که به نام ایشان به طبع رسید و البته حواشی و توضیحاتی که بر این کتاب نوشته بودم، فاقد است! و ایشان بعضی از جملات و اصطلاحات را نیز تغییر داده است.

۴۳. احکام القرآن، این کتاب چندین بار توسط انتشارات عطایی منتشر شد. در این کتاب احکام فقهی را با استناد به آیات شریفه قرآن بیان کرده‌ام.

۴۴. بررسی خطبه غدیریّه، گروهی تحت عنوان کانون انتشارات شریعت، خطبه غدیریّه به نقل از رسول خدا ﷺ انتشار دادند و اینجانب نیز

نقدی بر آن نوشتیم که در سال ۱۳۵۳ در مجله رنگین کمان، سال هفتم، شماره اول و دوم چاپ شد و سپس مستقلاً نیز به طبع رسید. دکتر میمندی نژاد در ابتدای مقاله نوشت: «در صورتی که ناشران خطبه استدلال منطقی دارند، بنویسند. چاپ خواهیم کرد و اگر جوابی ندارند، خوانندگان مجله اعتراضات وارده را قبول شده تلقی خواهند کرد».

۴۵. نقد المراجعات والرد علیها، به زبان عربی.

۴۶. تابشی از قرآن، این کتاب بیش از ۱۵۰۰ صفحه و شامل ترجمه قرآن کریم همراه با بیان شأن نزول برخی از آیات و توضیحی مختصر درباره آیات شریفه الهی است که در دو جلد و در قطع بزرگ به طبع رسید. مقدمه مفصل این کتاب نیز جداگانه به صورت ۱۲ جزوه، مستقلاً و سپس به طور یکجا نیز چاپ شد.

۴۷. فریب جدید یا تثلیث و توحید.

۴۸. حکومت جمهوری اسلامی، اندکی قبل از پیروزی انقلاب ایران به چاپ رسید و ناشر به سلیقه خود، تصویری سبز رنگ از آیت الله خمینی را روی جلد آن قرار داد و در صفحه یازده کتاب بدون اطلاع نگارنده سطور ۶ تا ۹ را از جانب خود به متن کتاب افزود!

۴۹. گلشن قدس یا عقاید منظوم، که با نظر به «گلشن راز» شیخ شبستری سروده‌ام و دوبار به چاپ رسیده است، ولی در چاپ اول آن تعدادی شعر خرافی نیز وجود داشت که در چاپ دوم اصلاح کردم.

۵۰. مثنوی منطقی، در دو جلد که یک جلد آن منتشر شده است.

۵۱. دعبل خزاعی و قصیده تائیه او، که آن را به فارسی به نظم آورده‌ام.

۵۲. دیوان حافظ شکن یا گفتگویی با حافظ، اشعار حافظ را به نظم

جواب گفته‌ام و در پاسخ هر شعر او همان وزن و قافیه را مراعات کرده‌ام، علاوه بر این، بررسی دعای ندبه و تضاد جملات آن با قرآن و جزوه کلمة الحق که قسمتی از شرح احوال مؤلف است، به ضمیمه همین کتاب پلی کپی و میان دوستان توزیع گردید، البته قبلا نیز جزوه‌ای در ۲۴ صفحه به نام بررسی دعای ندبه نوشتم که حجت الاسلام علی احمد موسوی پذیرفت به نام خود چاپ کند، در صفحه ششم این جزوه متعهد شدم که اگر کسی مدرکی صحیح دال بر اینکه دعای ندبه انشاء امام علیه السلام است، ارائه کند، ده هزار تومان به او حق الزحمه بپردازم، ولی کسی چنین نکرد اما مجله مکتب اسلام و ندای حق به مخالفت برخاستند، من نیز به آنها پاسخ گفتم که در ۶ صفحه کوچک به عنوان ضمیمه مجله رنگین کمان و با عنوان برای خاطر یک دعا قرآن را بی اعتبار می‌کنند چاپ شد.

۵۳. اسلام دین کار و کوشش است.

۵۴. ترجمه احکام القرآن شافعی که در سنج چاپ و منتشر گردید.

۵۵. عقیده اسلامیة تألیف محمد بن عبدالوهاب که با مقدمه و اضافاتی ترجمه و با نام مستعار عبدالله تقی زاده چاپ کردم.

۵۶. تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و مصلحت آن، تألیف استاد محمدعلی صابونی که آن را ترجمه کردم و جناب آقای دکتر علی مظفریان پذیرفت که آن را به نام خود به چاپ برساند؛ زیرا اگر نام این حقیر به عنوان مترجم کتاب ذکر می‌شد، قطعا اجازه چاپ نمی‌یافت. ولی ایشان موفق به چاپ آن نشد و فقط به تعداد محدودی فتوکپی و در میان دوستان توزیع گردید.

۵۷. ترجمه مسند امام زید بن علی.

۵۸. ترجمه صحیفه علویه، شامل متن و ترجمه ادعیه منقول از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۵۹. عقل و دین، این کتاب را در جوانی تألیف کردم و در آن زمان نیز مورد استقبال فراوان علما قرار گرفت و در دو جلد به طبع رسید، جلد اول در توحید و عدل و جلد دوم در نبوت و امامت و معاد.

۶۰. التفتیش در بطلان مسلک صوفی و درویش.

۶۱. درسی از ولایت.

۶۲. اشکالات به کتاب درسی از ولایت و داوری در آن، بخوانید و قضاوت کنید. برادر عزیزم آقای محمد تقی خجسته یادداشت‌ها و پاسخ‌های مرا بر اعتراضات آقای «خندق آبادی» در کتاب «عقاید الشیعة» و ایرادات آقای «رشاد زنجانی» در کتاب «حقیقت ولایت» جمع آوری و منتشر ساخت.

۶۳. حدیث الثقلین یا نصب الشیخین، نمازی و المحلوجی، قضاوتی عادلانه راجع به کتاب درسی از ولایت، آقای «خجسته» جواب‌های مرا بر کتاب «اثبات ولایت حقه» تألیف «شیخ علی نمازی» و کتاب «حمایت از حریم شیعه» تألیف «رضا محلوجی» گرد آوری و چاپ کرد.

۶۴. جواب اشکالات بر کتاب درسی از ولایت، در یازده صفحه به چاپ رسید و در آغاز آن نوشتم: «هر کس هر اشکالی به آن کتاب دارد، بنویسد و آدرس و نام خود را معلوم کند تا جواب او ارسال گردد.»

۶۵. دعاهایی از قرآن، کلیه دعاهای قرآن کریم را با ترجمه فارسی گردآوری کردم و مقدمه‌ای در باب دعا و نیز ادعیه‌ای که در کتب دعا مذکور است بر آن افزودم و توانستم در اوایل انقلاب آن را به چاپ رسانم، هر چند که بعداً امکان تجدید چاپ آن را نیافتم،

اعلامیه و یا جزوه فرق بین دین و مذهب نیز ضمیمه همین کتاب است.

۶۶. اصول دین از نظر قرآن، این تألیف به تعداد محدودی میان برادران ایمانی توزیع شد.

۶۷. خرافات و ففور در زیارت قبور، پس از مطالعه کتاب زیارت که بخشی از کتاب گرانقدر و روشنگر محقق فاضل جناب استاد حیدرعلی قلمداران موسوم به راه نجات از شر غلات است، تشویق شدم که در تأیید تحقیقات این عالم جلیل‌القدر، اینجانب نیز تحقیقات خود را در موضوع «زیارت و زیارت‌نامه» به طبع برسانم، این کتاب در اوایل انقلاب به طبع رسید.

۶۸. تضاد مفاتیح الجنان با آیات القرآن، پس از تألیف خرافات و ففور در زیارات قبور لازم دیدم «مفاتیح الجنان» را مورد بررسی قرار دهم، این کتاب تایپ و به تعداد محدودی میان دوستان توزیع گردید.

۶۹. بررسی علمی در احادیث مهدی، همچون کتاب فوق تایپ و به تعداد محدود میان برادران ایمانی توزیع شد.

۷۰. بت شکن یا عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول یا سیری در اصول کافی، در این کتاب با رجوع به کتب رجال، و مقایسه اخبار «کافی» با قرآن کریم، ضعف بسیاری از احادیث این کتاب را بیان کرده‌ام که امیدوارم به عنوان راهنمای استفاده از «کافی» مورد توجه برادران قرار گیرد. این کتاب نیز تایپ و به تعداد ناچیزی میان دوستان توزیع شد.

۷۱. رهنمود سنت در رد اهل بدعت، ترجمه مختصر کتاب منهاج السنة، از تألیفات ابن تیمیه است که در مواردی نیز توضیحات و حواشی خود را بر آن افزوده‌ام. این کتاب تایپ و چند تایی از آن توزیع شد. و

برخی از دوستان دلسوز و خیرخواه نسخی از این کتاب بت شکن و بررسی علمی در احادیث مهدی و تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن و خرافات وفور در زیارات قبور را به پاکستان و ترکیه و چند کشور دیگر فرستادند. البته بعدها اضافات و تغییراتی در متن آنها داده‌ام که امیدوارم در صورتی که امکان نشر وسیع آنها فراهم شد. به جای متن اولیه، متن منقح آنها انتشار یابد.

۷۲. جامع المنقول فی سنن الرسول، به زبان عربی و در پنج جلد، این کتاب جامعترین کتاب در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که از منابع معتبر فرق مختلف اسلامی (شیعی و سنی و زیدی) فراهم آمده.

۷۳. ترجمه جامع المنقول فی سنن الرسول به زبان فارسی.

۷۴. ترجمه و شرح یکصد و هشتاد و دو خطبه از نهج البلاغه که به سبب زندانی شدن نگارنده، کتاب ناتمام ماند و شرح بقیه کلمات آن حضرت میسر نشد.

۷۵. مقدمه و حواشی بر کتاب شاهراه اتحاد یا بررسی نصوص امامت استاد حیدر علی قلمداران.

۷۶. در زندگانی مؤلف، که همین کتاب است.

و کتب دیگری که بر اثر حملات دشمنان و یا سرقت و یا به واسطه نقل و انتقال ناپدید شده‌اند. همچنین کتب بسیاری را تصحیح نموده‌ام که پاره‌ای از آنها چاپ شده مانند تاریخ اعثم کوفی و کتاب کلمه طیبیه از شیخ نوری و در بسیاری از کتب نیز حواشی و توضیحاتی نوشته‌ام، اللهم ارزقنا فی

الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار، مخفی نماند که پاره‌ای از کتب و اعلامیه‌های اینجانب، بلا فاصله پس از تألیف بی‌آنکه دوباره خوانی و عیوب و نقایص آن اصلاح و تنقیح شود، عجلولانه توسط دوستان به چاپخانه

فرستاده و یا تکثیر می‌شد، که از آن جمله است کتاب حکومت جمهوری اسلامی و... .

یورش به خانه برقعی

بدین ترتیب پس از بیست و هفت سال امام راتب بودن، مسجد را غصب کردند و من خانه نشین شدم ولی این دزدان دین و مدافعان بدعت و خرافات دست برنداشتند تا اینکه پس از حدود دو ماه به خانه هجوم کرده و در خانه را از جا کردند و از داخل مسجد آمدند و در زیر زمین را شکستند و وارد خانه شدند به طوری که عیالم شدیداً ترسید و بیمار شد و پس از چند ماهی دار فانی را ودا کرد. رحمة الله علیها.

و همچنین اذیت و آزارهای دیگری نسبت به ما انجام دادند. در این ایام بر اثر بدگویی معممین، عوام نیز با من بسیار بد رفتاری می‌کردند. قصاب به من گوشت و نانوا نان نمی‌فروخت.

نیمه‌های شب در می‌زدند و مزاحم خواب و آسایش اهل خانه شده و می‌گفتند برای مباحثه با تو آمده‌ایم!! و گاهی به بهانه سؤال کردن وارد خانه شده و برخی از دست نوشته‌های مرا سرقت می‌کردند و... تا اینکه ما را مجبور به تخلیه خانه محقر وقفی کردند.

اما هنگامی که درهای خانه را شکسته بودند، برای احقاق حق به کلانتری رفته و شکایت کردم که در میان خانه هر کسی در امن است حتی یهود و نصاری و سایر کفار در خانه‌های خود در امانند، ولی این‌ها آمده‌اند درهای خانه را کنده و میان خانه ریخته‌اند، این چه دولتی است؟ رئیس کلانتری به ظاهر مأمور فرستاد و او گزارش داد که آری درهای خانه را کنده‌اند، از آن سو سی نفر از مقدس نمایان مدعی اعتقاد به ولایت رفتند

کلانتری شهادت دادند که این خانه اصلاً در نداشته!! و چون رشوه داده بودند، شهادت احمقانه آنان پذیرفته شد.

سرانجام وقتی ما را از خانه و لانه وقفی که به آن قناعت کرده بودیم مجبور به تخلیه کردند، ناچار اثاث خود را به خانه خویشان خود بردیم و سپس در خیابان جمالزاده طبقه سوم منزلی را اجاره کردم که مقابل کلیسای مسیحیان قرار داشت، و من از پنجره منزل می‌دیدم که آن سوی خیابان آزادانه تثلیث را تبلیغ و ترویج می‌کنند، اما من حق ندارم در میان مسلمانان از توحید قرآنی سخن بگویم!!

دولت شاه نیز از این ماجرا ناراضی نبود زیرا میل نداشت مسجدی در تهران باشد که موجب بیداری ملت و آشنا شدن ایشان به حقایق اسلامی گردد. و دولت خود مردم را به خرافات مذهبی مشغول می‌داشت و شاه در سخنرانی‌هایش خرافات را ترویج می‌کرد و می‌گفت حضرت عباس کمر مرا بسته و امام زمان مرا ملاقات کرده و از این قبیل سخنان.

به هر حال در خیابان جمالزاده به ناگزیر سکنی نمودم، ولی در آنجا نیز از دست عوام که هر روز به تحریک آخوندها و مداحان به در منزل آمده و فحاشی می‌کردند در امان نبودم. متأسفانه مردم فوج فوج از پیر و جوان و دختر و پسر آزادانه به کلیسا رفت و آمد می‌کردند و کسی کاری به کارشان نداشت، ولی اگر کسی به منزل ما می‌آمد با خطر خرافیون مواجه بود، ما آزاد نبودیم ولی یهود و نصاری آزاد بودند، کتب ما ممنوع بود و کتب یهود و نصاری و برخی از کمونیست‌ها آزاد بود. کتب خرافی شعرا و صوفیان و شیخیان آزاد، ولی کتب ما مشمول سانسور بود.

سوء قصد به جان برقعی

باری، پس از آزاد شدن، مجدداً وظیفه خود یعنی تألیف و ترجمه کتبی

که برای زدودن خرافات و ایجاد وحدت اسلامی و بیداری عوام و آشنایی مردم با حقایق اسلام، ضروری می‌دیدم، از سر گرفتم. و چون می‌دانستم که فرصت زیادی ندارم و علاوه بر آن ملاحه مرا راحت نخواهند گذاشت و باز هم به بهانه‌های مختلف به سراغم خواهند آمد، از این رو با وجود کمبود منابع و کتب لازم و ضعف بنیه جسمی، با شتاب تمام به تألیف کتبی از قبیل بررسی علمی احادیث مهدی، تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن، بت شکن یا عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول و نقد المراجعات به زبان عربی و ترجمه مختصر منهاج السنة ابن تیمیه به نام رهنمود سنت در رد اهل بدعت و ترجمه احکام القرآن شافعی و ترجمه الفقه علی المذاهب الخمسة و تضاد مذهب جعفری با اسلام و قرآن و.... مشغول شدم.

سال ۱۳۶۵ شمسی و سال هشتم استقرار حکومت ملاحه بود که مانند سال‌های قبل از آن مردم را به زور و تزویر به جبهه جنگ می‌بردند و در تبلیغات، مرتب تبلیغ می‌کردند که مردم شهیدپرو خودشان برای جهاد اسلامی حاضر شده و به استقبال مرگ می‌روند و کسی هم جرئت ندارد بگوید چنین نیست. و باید گفت ایران شده یک جهنم سوزان از فقر و قحطی و گرانی و ظلم و ستم.

در این ایام کتابی نوشتم به نام «بررسی علمی در احادیث مهدی» و در آن از آیات قرآن و عقل استدلال کردم بر اینکه امامت به معنای راهنمایی و یا به معنای زمامداری، انحصار به یک یا چند نفر که صاحبان هر مذهب به آن عده منحصر می‌کنند صحیح نیست، بلکه همانطور که ائمه کفر انحصاری نیست، ائمه ایمان نیز انحصاری نیست و اخبار و احادیثی که امثال علامه مجلسی و یا شیخ صدوق و یا کلینی در کتب خود آورده و ائمه را به دوازده تن منحصر نموده‌اند و نیز اخباری که راجع به پسر امام حسن عسکری

آورده‌اند همگی را مورد بررسی قرار داده و ثابت کردم که آن اخبار، تماماً مجعول و ضد و نقیض و غیر صحیح است.

نسخه‌ای از این کتاب به دست ملاهایی که مصدر امور در جمهوری به اصطلاح اسلامی هستند افتاد، به جای آنکه از این خدمت تقدیر کنند و یا اگر جایی خطا گفته‌ام جواب دهند و اشتباهم را با ذکر دلیل اثبات کنند:

فتوای قتل مرا صادر کردند و مأمورین خود را که بیش از چهار نفر بودند برای کشتنم به منزل ما اعزام داشتند، سه نفر از ایشان قبل از غروب آمدند و چند مسأله سؤال کردند و جواب شنیدند و من مطلع نشدم که اینان برای سؤال نیامده‌اند بلکه برای اطلاع از راه ورود و خروج منزل و اینکه طرح کشتن مرا بریزند و شبانه برگردند، آمده‌اند.

به هر حال همان شب که شب پنجشنبه بیست و نهم خرداد ۶۵ بود ساعت ۸ و یا ۹ شب به منزل ما می‌آیند و در می‌زنند، میهمانی داشتم به نام آقای سالخورده، او در را باز می‌کند اما به محض اینکه در باز می‌شود فوری او را می‌گیرند و دو نفر مسلح با موتور او را سوار کرده و همراه می‌برند و فرد دیگر وارد منزل می‌شود و در حالی که اینجانب مشغول نماز عشا و در رکعت دوم بودم می‌آید و با هفت تیر بناگوش مرا هدف قرار می‌دهد و می‌گریزد!!

اینجانب از آمدن او مطلع نشدم ولی ناگهان احساس کردم سرم آتش گرفت گویی بمبی در سرم منفجر شد. چون خون از بناگوشم روان شد و سجاده من خونی شد نماز را شکستم و خود را به دستشویی منزل رساندم و شنیدم که کسی می‌گوید: کار تمام شد.

و در همان دستشویی بیحال افتادم و در سن هشتاد سالگی مقدار زیادی خون از بدنم خارج شد. آنچه خون ریخته شد و آنچه به گلویم فرو رفت. شاید دو لیتر یا بیشتر بود. زنی در اتاق عقب بود که در خانه ما خدمت

می‌کرد چون صدای تیر را شنید و آمد حال مرا دید به عجله رفت همسایگان ما را در طبقه دوم و سوم که بالای مسکن ما بودند خبر کرد.

آنان شاید از ترس کمکی نکردند، زن بیچاره از خانه بیرون می‌دود و به همسایه خیرخواه ما آقای امیدوار اطلاع می‌دهد و فریاد می‌کند که آقا را کشتند. آقای امیدوار با عیال و فرزندانش آمدند و انصافاً کمک کردند، نامبرده سعی می‌کند با تلفن به چند نفر از دوستان تهران اطلاع بدهد ولی بعضی از آنان یا تلفن ایشان مشغول بوده و یا نبوده و یا جواب نمی‌دهند، وی به کلاتری نیز اطلاع می‌دهد.

به هر حال مأمورین کلاتری می‌آیند و با ماشین خود مرا به بیمارستان شهریار که نزدیک منزل است می‌برند و چون آنجا مجهز نبوده به بیمارستان لقمان الدولة می‌برند، در آنجا مرا معاینه و مداوا کردند.

برقی را چه کسی ترور کرد؟

و اما ضارب چه کسی بود؟ بعداً معلوم و مسلم شد کار هیئت حاکمه بوده است که به وسیله پاسداران کمیته ترور را انجام داده است. به راستی چرا مصادر امور این جنایت را مرتکب شده‌اند با اینکه من ده سال بود که خانه نشین بودم و در اثر پیری چندان قادر به مبارزه نبودم و چندان به خیر و شر دولت جمهوری کاری نداشتم.

اما چون عقیده آزاد نیست و یکی از خرافات متعصبین و مدافعین بدعت را باطل کرده بودم، مورد غضب آنان واقع شده و چون دلیل و منطق نداشتند به ترور متوسل شدند. یعنی همان کاری که با استاد قلمداران نیز مرتکب شدند. قرائن بسیار نشان می‌داد که مأمورین دولت جمهوری ضارب بوده‌اند.

دلایل اینکه جمهوری اسلامی برقی را ترور کرد!

بعضی از آنها به شرح ذیل است:

اولاً: چون مرا به قصد قتل در خون غوطه ور کردند و تیر از طرف سر داخل و از طرف دیگر صورت خارج شد، با بی‌سیم خبر دادند که کار تمام شد. مجهز بودن ضاربین به بی‌سیم خود دلیل واضحی است که آنها با دولت مرتبط بوده‌اند.

ثانیاً: آشنایان به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و سایر روزنامه‌ها اطلاع دادند که این خبر را در صفحه حوادث بنویسند، ولی هیچیک درج نکردند.

ثالثاً: پسر نامه‌ای به مصادر امور نوشت، ولی هیچ یک از ایشان جواب نامه‌ها را ندادند.

رابعاً: خود من اعلامیه‌هایی نوشته و بین مردم منتشر نمودم و از جمله آن را برای مصادر امور نیز فرستادم ولی باز هم جوابی ندادند.

خامساً: پس از دو روز که خانواده امیدوار همسایه خیرخواه ما به بیمارستان آمدند یکی از نگهبانان آنجا به او می‌گوید ما چند مرتبه ضارب را دیده‌ایم، او می‌پرسد مگر شما او را می‌شناسید، آن مأمور فوری کلام را عوض می‌کند و سخن خود را تغییر می‌دهد.

سادساً: روز سوم که من در بیمارستان بودم. یکی از ائمه جماعت در بازار تهران به نام سیدعلی انگجی با شیخی دیگر و عده‌ای همراهان خود به عنوان دیدار با مجروحین جنگ به بیمارستان می‌آید، در حالی که قرائن نشان می‌داد برای دیدن وضع من آمده بودند مانند آنکه من در راهرو که به طرف دستشویی می‌رفتم با ایشان برخورد کردم و ایشان هنوز وارد اتاق بیمارستان نشده بودند، با انگشت به یکدیگر اشاره می‌کردند و می‌گفتند خودش است!! و همچنین قرائن دیگر.

به هر حال وی در ضمن دیدار آمد بالای تخت اینجانب ولی تظاهر می‌کرد مرا نمی‌شناسد فقط چون روحانی هستم به دیدارم آمده، اما من با آقای انگجی تکلم کردم و گفتم که او را می‌شناسم و نام پدرش را بردم و خود را معرفی کردم و او مبهوت مانده بود، البته کاملاً می‌دانست که مجروح کیست ولی تجاهل کرد شاید می‌خواست ببیند من هوش و حواسم کار می‌کند و ماندنی هستم یا از دنیا می‌روم!

به هر حال پس از آنکه من قضیه را تعریف کردم و گفتم سرنماز با من چنین کردند و گلوله بر چهره من زدند، شیخی که در معیت آقای انگجی بود، فوری با افتخار و با صدای بلند در جلوی پرستار بیمارستان و فرزندان من به عربی گفت: من ناحیتنا، یعنی این جنایت از ناحیه ما بوده است!! من فهمیدم که اینان قتل مرا افتخار خود می‌دانند، دختر بزرگم که آنجا بود به او اعتراض می‌کند و بین ایشان و فرزندان من بگومگو شد. به هر حال فهمیدم که حکم کشتن من به وسیله دولت و با همکاری کمیته به اجرا در آمده است.

سابعا: اگر ضارب مأمور دولت نبود او را تعقیب کرده و پیدا می‌کردند چنانکه چند روز قبل از ترور اینجانب بمبی در خیابان ناصرخسرو منفجر شد و دولت ظرف سه روز عاملین آن را شناسایی کرد، ولی در مورد ترور من دولت هیچ اقدامی نکرد، بلکه در بیمارستان مأمورینی از زندان اوین آمدند و چون حال و وضع مرا دیدند، به من گفتند شما ضاربین را حلال کنید!!

ضمناً آن زنی که در منزل بود و هم میهمان من در روز حادثه یعنی آقای سالخورده، هر دو اظهار کردند آنان که عصر به بهانه سؤال کردن به منزل ما آمده بودند، هر سه دارای اسلحه کمری بودند!!

ثامناً: چند روزی که من در بیمارستان بستری بودم همواره عده‌ای از پاسداران شب و روز با داشتن هفت تیر در زیر لباس در اطراف اتاقم کشیک

می‌دادند و هر چند ساعت عوض می‌شدند. این پاسداران و رییس ایشان مرتب به فرزندانم می‌گفتند چرا این مرد را به منزل و یا بیمارستان خصوصی نمی‌برید؟! هر چه زودتر او را از بیمارستان خارج کنید و ببرید!! حتی بعضی از ایشان می‌گفتند او دشمن علی است!! نباید او را معالجه کنند، معلوم بود میل نداشتند معالجه شوم و حتی شب حادثه نگذاشتند دخترم به کمکم بیاید و بجای اینکه اجازه دهند بالای سرم بیاید او را برای سؤال و جواب به کمیته بردند!!.

تاسعاً: عده‌ای بازاری که به بیمارستان آمده بودند مرتب می‌گفتند خدا نابودش کند او دشمن علی است و فحاشی می‌کردند!!.

عاشرماً: روز پنجشنبه که فرزندم با چند نفر از دوستان به منزل ما می‌روند یعنی همان روز بعد از ترور می‌بینند تلفن منزل ما قطع است. و همچنین میهمان ما آقای سالخورده را که در شب ترور گرفته و در یکی از خیابان‌ها رها کرده بودند هنگامی که او را رها می‌کنند با تهدید می‌گویند که قضیه نباید جایی گفته شود!.

و حتی مأمورین دولت در همان شب اول از همسایگان ما که صدای تیراندازی را شنیده بودند، خواستند نام آقای سالخورده را جایی نبرند و از او سخنی به میان نیاروند.

از مهم‌ترین دلایلی که دولت قصد ترور مرا داشته و لاغیر و ضارب، مأمور حکومت بوده این است که پس از گذشت چند روز از حادثه که آقای سالخورده در کلاس مأموریت خود حضور داشت^۱. مأمورینی از طرف دولت

^۱ - ایشان به عنوان مأموریت، از اداره‌ی گاز مشهد برای گذراندن یک دوره‌ی تکمیلی کوتاه مدت در مرکز اداره‌ی گاز، به تهران اعزام شده بود.

او را دستگیر می‌کنند و از او تعهد می‌گیرند، حادثه ترور برقی را برای کسی بازگو نکنند!

البته شبی که ضاربین او را در منزل ما دستگیر و از منزل خارج کرده بودند از او می‌پرسند چرا به خانه این مرد آمدی او تو را سنی می‌کند. وی در جواب می‌گوید: من خود از اهل سنتم، ضاربین باور نمی‌کنند و او می‌گوید اگر حرفم را باور نمی‌کنید از اداره گاز مشهد سؤال کنید. من از کارمندان اداره گاز بوده و الآن به عنوان مأمور شرکت گاز مشهد به تهران آمده‌ام، البته می‌توانید از اداره گاز تهران هم سؤال کنید.

و از این طریق ضاربین به حکومت اطلاع می‌دهند فلذا پس از چند روز او را در کلاس درس دستگیر و تهدید می‌کنند. و إلا اگر ضاربین به حکومت اطلاع نداده بودند، مأمورین دولت از کجا می‌دانستند، سالخورده کیست و کجاست!؟

به هر حال او را هنگام کلاس دستگیر کرده و او را ملزم می‌کنند ماجرای ترور برقی را به احدی نگوید و او هم اجباراً و برای اینکه در محل کارش دچار مشکل نشود تعهد می‌دهد. بدین ترتیب شکی باقی نمی‌ماند، این توطئه کار حکومت بوده است.

البته قرائن دیگر نیز موجود است، مانند آنکه خبرگزاری‌های غیر ایرانی در رادیوهای خود جریان ترور مرا گزارش کردند ولی دولت آخوندی و روزنامه‌هایش و رادیوی ایران کاملاً آن را مسکوت گذاشتند!

اعلامیه برقی پس از ترور

پس از ترور، چند روز بیشتر در بیمارستان نبودم، دیدم با این حال صلاح نیست در بیمارستان بمانم. و بعضی از دکترها و متصدیان بیمارستان گفتند اگر اینجا بمانید جان شما در خطر است. و لذا روز پنجم با متصدیان بیمارستان خداحافظی کردم.

معلوم شد در خانه و در بیمارستان در امان نیستیم. اینست حال ما و بدتر از ما حال ملت ماست. چون به خانه برگشتم در حالی که ریش و سر و بدنم خونین بود با فرزندم محمد حسین به حمام رفتم و بدن خود را شستشو دادم و سپس برای کسانی که می‌خواهند احوال ما را بدانند و از چگونگی حادثه باخبر شوند اعلامیه زیر را نوشتم و در میان دوستان و آشنایان پخش کردم. متن اعلامیه به شرح زیر بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا جواب سخن حق، گلوله و ترور است؟

در دو هفته پیش یکی از افرادی که خود را شیعه و به جمهوری اسلامی ایران علاقمند نشان می‌داد، پس از آنکه به منزل اینجانب آمده و پرسش‌هایی نمود، بیرون رفت، دو مرتبه در اوایل شب در حالی که من مشغول نماز عشا بودم بازگشت و مرا از ناحیه سر هدف گلوله قرار داد. بحمد الله والممنه کار ضارب خنثی شد و چنانکه او می‌خواست به نتیجه نرسید، آری: ﴿لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا﴾ [التوبة: ۵۱]. یعنی «هرگز به ما آسیبی نرسد جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته اوست مولای

ما».

مگر ما چه می‌گوییم؟

متعصبان چرا با ما دشمنند؟ چرا کمر به قتل ما بسته‌اند؟ مگر ما چه گفته و می‌گوییم؟ در حقیقت این آیه کریمه بیان حال ما و علت دشمنی ایشان است که خدای تعالی فرموده: ﴿وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾﴾ [البروج: ۸] اینان با ما خشمی ندارند جز برای اینکه به توحید حقیقی ایمان داریم و دعوت می‌کنیم!

می‌گوییم غیر خدا را نخوانید چنانکه در صد آیه قرآن است و کسی از خدا آگاه‌تر و مهربان‌تر نسبت به بنده‌اش نیست، می‌گوییم انبیاء علیهم‌السلام پس از وفات خود از امت خویش خبر ندارند و در عالم باقی از عالم فانی بی‌خبر و آسوده‌اند چنانکه خدای تعالی در سوره مائده آیه ۱۰۹ فرموده: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَأُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا﴾ [المائدة: ۱۰۹] یعنی: روزی را بیاد آر که خدا همه رسولان خود را جمع می‌کند و می‌پرسد که چگونه دعوت شما را مردم اجابت کردند، پیامبران گویند: در این باره ما را علمی نیست فقط تو دانای غیب‌ها می‌باشی. عیسی بن مریم علیه‌السلام به تصریح قرآن خواهد گفت: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷]، یعنی: «پروردگارا من بر امت خود گواه بودم تا هنگامی که میان ایشان بودم و چون مرا وفات دادی تو خود مراقب ایشان بودی و تو بر هر چیز گواه و آگاهی».

با ما دشمنند زیرا خواسته‌ایم از خرافات مذهبی نجاتشان دهیم و روایات و حکایات ضد قرآنی را نمی‌پذیریم و می‌گوییم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند: «ما جائکم منا لا یوافق کتاب الله فلم نقله» «آنچه از ما به شما برسد که با کتاب خدا سازگار نباشد ما آن را نگفته‌ایم».

ما می‌گوییم کتب مذهبی مانند کافی و بحار مملو از مطالب ضد قرآن و عقل است و از امامان هدایت نیست و پرداخته دشمنان است.

ما می‌گوییم دین اسلام دین آزادی و عدالت و رحمت است، نه دین اختناق و فشار و غصب اموال مردم. خدا به رسول خود فرمود: ﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾ [ق: ۴۵] یعنی «تو بر ایشان جبار نباشی» رسول خدا ﷺ اهل مکه را بخشید با آنکه آن همه صدمه زدند.

ما می‌گوییم مهدی منتظری که طبق عقیده و روایات شیعه می‌آید و برای جهان عذاب و نعمت است و مردم جهان را با شمشیر می‌کشد و به زور همه را به اسلام وارد می‌کند و تا زیر شکم اسبش خون بالا می‌آید و کافری در دنیا نمی‌ماند برای اینکه پنج سال یا هفت سال ریاست کند، صحیح نیست و برخلاف آیات و سنت الهی است که می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] و فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱] یعنی: «خدا وضع قومی را تغییر نمی‌دهد تا خودشان خود را تغییر دهند». و در سوره مائده آیه ۱۴ و ۶۴ می‌فرماید: نصاری و یهود تا قیامت در دنیا باقی می‌مانند.

ما می‌گوییم: این عقیده شیعه که ائمه به دنیا باز می‌گردند^۱ و مخالفان خود را از قبور بیرون می‌آورند و به آتش می‌کشند و جزا می‌دهند صحیح نیست؛ زیرا از مسلمات است که قیامت روز جزا می‌باشد و قرآن فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ

^۱ - منظور اصل رجعت است. در باره‌ی رجعت یکی از شاگردان آیت الله شیخ عبد الکریم حائری یزدی یعنی آیت الله عبد الوهاب فرید تنکابنی کتابی تألیف کرده که سال‌ها قبل یک بار به طبع رسید ولی اکنون در حکومت مالا امکان تجدید چاپ آن نیست.

تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾ [الزمر: ۳۰-۳۱] یعنی «تو ای رسول ما می میری و مخالفت می میرند سپس شما روز قیامت در نزد پروردگارتان با یکدیگر به خصومت می پردازید» و نیز فرموده: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾ [المؤمنون: ۱۵-۱۶] یعنی: «شما پس از این می میرید سپس روز قیامت زنده می شوید و آیات متعدد دیگر».

ما می گوئیم رسول خدا ﷺ و علی مرتضی‌الکلیله خمس و سهم امامی را که شیعه مدعی اند از کسی نگرفته و در برنامه ایشان نبوده و زکات پنج یک چنانکه در قرآن (سوره انفال/۴۱) آمده مربوط به غنایم جنگی است و ربطی به کسب و کار ندارد.

بر سر چنین عقاید حقه ای، در رژیم سابق نشریات ما را ممنوع و به زور ساواک مسجد ما را گرفتند و کسی پیدا نشد در برابر علمای درباری ما را یاری کند، و امروز هم به خانه ما هجوم آورده در حال نماز پاسخ ما را با گلوله می دهند!

ما للظالمین من أنصار خدا به فریاد شما خواهد رسید.

ای مسلمین! اگر می خواهید خدا شما را نجات دهد به ندای غریبانه توحیدی ما توجه کنید مادامی که به اصلاحات دینی و اجتماعی رو نیاورید همواره مبتلا به گرفتاری‌ها و فشارها و ستم خواهید بود. خدا ملت موحد نیکخواه خیرخواه را یاری می دهد. ملتی که به ندای مصلحین خود گوش دهد نه آنکه منطق خیرخواه را با گلوله و ترور پاسخ دهند.

ما را به وهابگیری متهم می کنند! با اینکه ما وهابی نیستیم و جز به کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ دعوت نمی کنیم. ما را نعوذ بالله به

عداوت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام متهم می‌کنند با آنکه ما دوستی آن بزرگوار را بر خود و سایرین لازم می‌شمیریم.

این تهمت‌ها برای راه گم کردن است برای آن است که ما گفته‌ایم دین اسلام، با مذاهب فرق دارد و در اسلام مذهبی نیست و کسی حق آوردن مذهب ندارد و این مذاهب پس از مدت‌ها از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده و نام اشعری و معتزلی و صوفی و شیخی و غیرها ... بر خود نهاده‌اند.

باید به اسلام اصیل بازگشت و از تفرقه دوری جست. اسلام آیین رحمت بوده و پیامبرش به تصریح قرآن رحمة للعالمین است، اسلام دین خشونت و زورگویی و جباری نیست، اسلام دین انحصار طلبی نیست، اسلام دعوت به تعقل و آزادی می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد که آن همه صدمه دید و دندان‌ها و پیشانی‌ش شکست و اصحاب گفتند ایشان را نفرین کن، در جواب فرمود: «إني لم أبعث لعانا ولكن بعثت داعياً ورحمة اللّٰهُمَّ اهد قومي فإنهم لا يعلمون». یعنی: «من برای نفرین و لعن مبعوث نشده‌ام و لیکن برای دعوت و رحمت مبعوثم، خدایا قوم مرا هدایت کن که ایشان صلاح و فساد خود را نمی‌دانند».

ما را برای این عقاید، واجب القتل می‌شمردند و مهدور الدم می‌دانند آیا ما چه حلالی را حرام کرده‌ایم با: اینکهما أريد إلا الإصلاح ما استطعت وما توفيقی إلا بالله علیه توکلت وإليه أنیب.

والسلام علیکم ۲۵ شوال / ۱۴۰۶

الأقل السيد ابو الفضل البرقي

در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیده تائیه او» که سال‌ها پیش تألیف کرده‌ام و وصف حال اینجانب است، می‌آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه می‌دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم.

والسلام علی من اتبع الهدی.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. ۱۳۷۰/۲/۲

عرض پایانی

آری عزیزان سر انجام آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی ابن الرضا در سال ۱۳۷۰ شمسی در منزل فرزندش در کن در گذشت و در قبرستان مجاور امامزاده شعیب دفن شد. (جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران رسول جعفریان چاپ ششم. بهار ۸۵)

دوستانی که مایلند در باره این عالم فرزانه و علامه بی‌نظیر ایران زمین بیشتر بدانند و با جهاد و مجاهدت‌های بی‌دریغ ایشان در راه دین و اسلام خالص و اصیل بیشتر آگاه شوند کتاب سوانح ایام ایشان را که این مختصر از آن خلاصه شده را حتما به طور کامل بخوانند. نسخه الکترونی آن و تعداد دیگری از کتاب‌های مهم ایشان در کتابخانه عقیده موجود است.

با آرزوی توفیق بیشتر در راه حق و حقیقت. این بنده ناچیز که هنر و خدمت چندانی ندارم در بسیاری موارد خودم را مدیون این عالم مجاهد و مبارز و یک شاگرد افتخاری کوچک مکتب برقی می‌دانم زیرا کتاب‌ها و آثار و مجاهدت‌ها و شجاعت و حق‌گویی ایشان در این عصر واقعا الهام بخش و مشوق بنده و امثال بنده بوده و هست لذا از همه شما سروران و عزیزان اولاد برای علامه برقی و شادی روح ایشان و سپس برای خودم التماس دعای خیر دارم.

عبدالله حیدری جامی

آذرماه ۱۳۸۸ شمسی ذی حجه ۱۴۳۰ قمری و ۱۱ دسامبر ۲۰۰۹ میلادی

مدینه منوره علی صاحبها أفضل السلام وأزکی التسلیم.